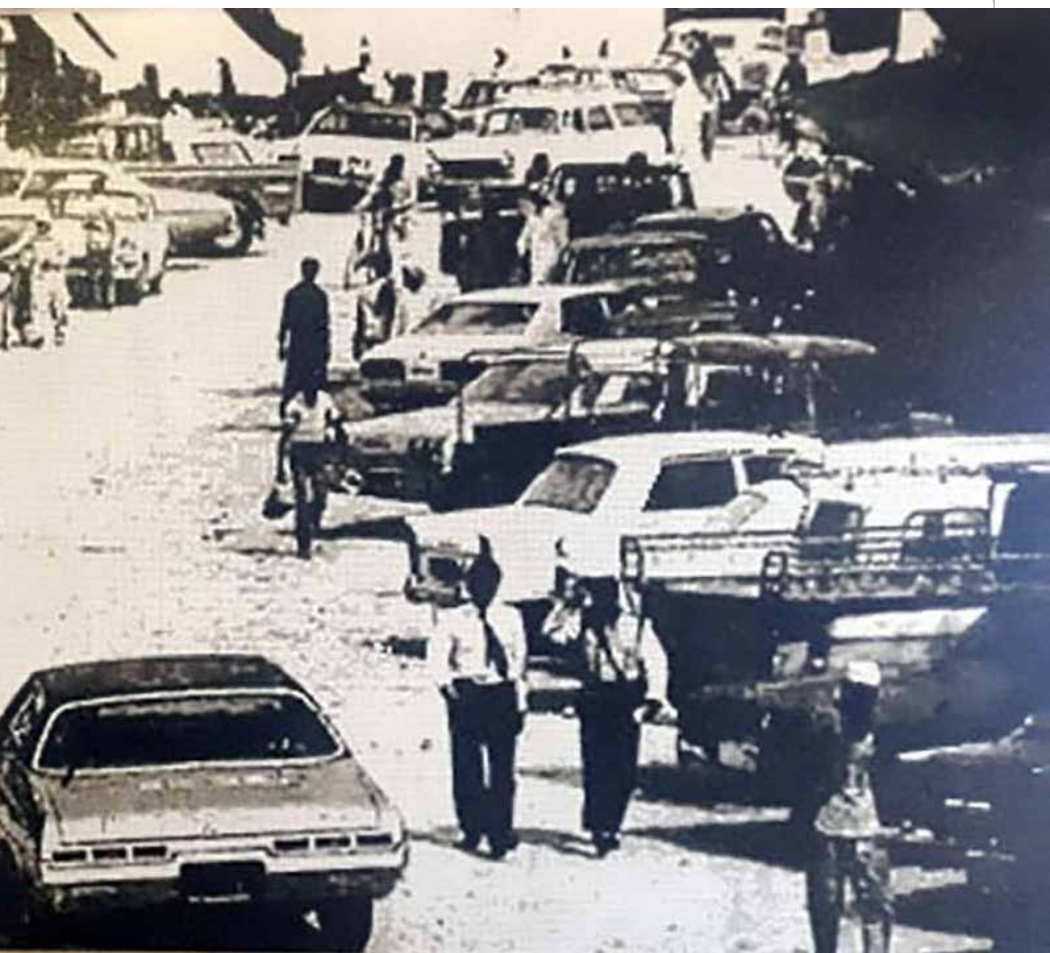


# به کتارا خوش آمدید

روایت صادق رحمانی از سفر به قطر

بهمن ۱۳۹۶

انتشار به مناسبت جام جهانی فوتبال قطر ۲۰۲۲





@Gerishna

بازار قدیمی قطر



7berkeh.ir



## به کتارا خوش آمدید

روایت صادق رحمانی از سفر به قطر

ما دقیقاً همان روزی وارد قطر شدیم که آخرین روز اعتبار ویزایمان بود. من از تهران به فرودگاه لارآمدم و با همان هواپیما با محمدعلی شامحمدی به مقصد دوحه پرواز کردیم. فرودگاه لارپراز مسافرانی بود که می‌شد از چهره‌هایشان خواند که از شهرهای مختلف آمده‌اند. از یکی که در کنارم نشسته بود پرسیدم شما از کجا آمده‌اید؟ گفت از بندر جاسک. گفتم چرا این همه راه به لارآمده‌ای؟ گفت: قبلاً فرودگاه بندرعباس به قطر پرواز داشت اما به دلیل کمبود مسافر برچیده شد و به لارمی‌آییم. او با لباس جذاب بلوچی خیلی سرزنده و شاداب می‌نمود. کارگری که خود را اهل بشاگرد معرفی کرد. بیشتر مسافران میان سال و پیر بودند. برخی تنها و برخی با زن و بچه. سالن فرودگاه لاربا این ازدحام کوچک می‌نمود. پیرمرد سیاه سوخته‌ای

که چشم چپش تنگ‌تر بود و پلک‌هایش کاملاً افتاده بود به من نگاهی انداخت. ریش‌هایش را سه تیغه کرده بود چفیه سفید و قرمز به سرداشت. سنش به شصت می‌رسید. زنی با چادر سیاه هم سمت راستش نشسته بود با صورتی آب مکیده و دست‌هایی چروک. مسافران طبق معمول برای سوار شدن به هواپیما شتاب می‌کردند، بی‌خبر از این که در فرودگاه دوحه حداقل چهل و پنج دقیقه همه را معطل خواهند کرد. صندلی سمت چپ خالی بود پیرمرد با نگاهی که لبخند خشکی چاشنی‌اش بود اشاره کرد که بنشینم. گفتم جای کسی نیست؟ گفت نه جای خودته! سلام کردم. دست‌هایش زمخت و کار کرده بود. انگار داشتمم با توت (بخش انتهایی برگ نخل) دست می‌دادم. پرسیدم سمت چیست و اهل کجایی؟ گفت: درویش. اهل م. از چهل سال پیش به قطر فرار کردم. قصه‌اش مفصله. در سالن انتظار باز شد و درویش رو به زنش کرد و گفت: یالله پاشو. زن به سختی از روی صندلی بلند شد.

قبل از این که سوار هواپیما شویم محمود عبداللهی و قدرت نیکخو را دیدیم و تعارف کرد که در دوحه همدیگر را ببینیم. فرصتی که در دوحه فراهم نشد. البته قدرت را چند دقیقه‌ای در بازار واقف دیدیم.

هواپیما از همون هواپیماهای پس از برج‌ام بود. چراغ کمربند که سبز شد، نگاهی به پس و پیش انداختم. درویش را پیدا کردم. کنار صندلی‌اش نشستم. گفتم: قصه فرار ت به قطر رو برام تعریف کن. درویش نگاهی کنجکاوانه به من انداخت.



صادق رحمانی

دلش می‌کشید که داستان زندگیش رو تعریف کنه. گفت: من پنجاه سال پیش برای خودم یلی بودم. پدرم بر اثر بیماری مرده بود و من بودم و مادرو برادر کوچکم شعبون و خواهرم که ازدواج کرده بود و رفته بود سی خودش بندر جاسک. شابونک مریض بود. من هم یه زمین کوچکی داشتم سیب و گوجه می‌کاشتم و یکی دوتا بز و بزغاله‌ی لاغر مردنی. پیرمرد نگاهی انداخت به ماه بگم. زن صورتش را گرفته و ساکت بود.

صفحه‌ی روبه روی مندلی مسیر حرکت از لار به فرودگاه دوحه را نشان می‌داد. مهمان دارها با چرخ پذیرایی آمدند. درویش گفت: کپرما و کپر خانواده بیگم کنار هم بود. یک روز پاسبونا اومده بودند سریازگیری. می‌خواستند احمدو رو ببرن به اجباری. ماه بگم گریه می‌کرد. راستش ته ته دلم ماه بگم را

می خواستم. نمی تونستم گریه اش رو ببینم. پدر و مادر احمدو هم زاری می کردند. می گفتند ما فقط همین یک پسر را داریم. کمک حال ماست. هیچ به خرج مامورها نمی رفت. یک گروه بان بود به همراه یه سرباز آمده بودند. سرباز احمدو را کشان کشان از کپر آورد بیرون. گروه بان با آن سیل سیاه و کلفتش ابروهایش را در هم گره زد و گفت: پدر سوخته! راه بیفت بریم. بعد وقتی پافشاری احمدو را دید. با قنذاق تفنگ زد به آبگاہ احمدو. آه و زاری همه رفته بود بالا. من به رگ غیرتم برخورد. به ماه بگم نگاهی انداختم. نگاهش ملتسانه بود. دلم می خواست خودم رو برایش نشون بدم. از همون اطراف، یک سنگ یک منی پیدا کردم بلند کردم و با تمام نیرو از پشت سر زدم به گروه بان. خون از زیر کلاهش فواره زد. سیل کلفتش قرمز شده بود. دردم نقش بر زمین شد. سرباز از اون ور در رفت و من از این ور. یک لحظه همه ی محله ساکت ماند. ماه بگم اون موقع پانزده ساله بود. توی شلوغی او مد پشت کپر. گفت: باید فرار کنی. وقتی آبها از آسیاب افتاد، برگرد. من هم ترسیده بودم. فکر کردم گروه بان مرده. به ماه بگم گفتم: میرم به یه شرط که برام صبر کنی. ماه بگم قول داد. من به هر صورتی بود خودم رو رسوندم بندر لنگه. بعد هم بندر کنگ. نمی دونستم تقدیر با من چه خواهد کرد. باید کجا می رفتم؟ کویت؟ قطریا بحرین؟ در تمام طول راه به مادرم فکر می کردم. به شابونک. به گروه بان. به احمدو. به ماه بیگم.

مهمان داران برای جمع کردن ته مانده ی غذای مصرفی آمدند. بلندگوی هواپیما اعلام کرد که تا بیست دقیقه ی دیگر





در فرودگاه دوحه به زمین خواهیم نشست. درویش مینابی، لحظه‌ای سکوت کرد. به صدای بلندگو گوش داد. به ساعت مچی‌اش نگاه کرد و با دستمال کاغذی لب و لپچه‌اش را تمیز کرد و گفت: سه روز و سه شب روی دریا بودیم با کارگران جوانی که یا از سربازی فرار کرده بودند یا به امید لقمه نانی راه سفر در پیش گرفته بودند. بالاخره در گرگ و میش یک صبح ما را در ساحل قطر پیاده کردند. حالا من هیچ اطلاعی از هیچ کس نداشتم. از طرفی نمی‌دانستم چه به سر گروهبان اومده؟

هواپیما در فرودگاه دوحه به زمین نشست. سر مهمان‌دار برای همه ما آرزوی اقامتی خوش کرد. با درویش قرار گذاشتیم یک بار در دوحه همدیگر را ببینیم و ادامه قصه را از او بشنوم. قبول کرد. نشانی داد: بازار واقف، بعد از مسجد، راسته ابزار فروشی.

در هواپیما به روی مسافران باز شد و ما وارد فرودگاه مدرن دوحه شدیم. و دقیقاً چهل و پنج دقیقه به دلیل واریسی چمدان‌ها ما را روی صندلی نشاندهند.

آب و هوای قطر آب و هوایی بیابانی است. در این کشور زمستان، هوایی خنک دارد. در زمستان در اثر توده هوایی سودانی باران‌های سیل‌آسایی در این کشور می‌بارد که خسارت به بار می‌آورد؛ ولی تابستان هوایی شرجی و گرم دارد. بنابراین ما تقریباً در بهترین اوضاع آب و هوایی وارد قطر شدیم.

خلیل اسدی فرزند حاج صادق به استقبال من و محمدعلی شاه‌محمدی آمده بود. خلیل داماد حاج حسن اسماعیلی است. نهار را در منزل ایشان خوردیم و به هتل لایلا رو به روی میدان دارالکتب رفتیم که شب را در هتل خستگی به در کنیم. مگر خروپف محمدعلی گذاشت؟

### دیدار از کتابخانه قطریه

صبح روز بیستم بهمن ماه دو نسخه از کتاب *خضر/احمر* را برداشتیم و راهی کتابخانه شدیم. شعرهای مرا محمد الامین الکرضی به عربی ترجمه کرده بود. وارد کتابخانه‌ای شدیم که به گفته کارکنانش پنجاه سال از تأسیس آن می‌گذرد. خود را معرفی کردیم که از ایران آمده‌ایم و قصد داریم که ضمن تقدیم دو نسخه کتاب از کتابخانه هم دیدار کنیم. در کتابخانه به جز کارمندان مراجعه‌کننده‌ای نبود. وارد تالار کتابخانه شدیم. حدود هفت هزار نسخه کتاب داشت. یک بخش نسخه خطی هم وجود داشت. کمتر از پانصد نسخه خطی به چشم می‌خورد. مسئول



بخش نسخه‌های خطی یک مصری بود به نام احمد عبدالله. از او خواستم که اگر نسخه خطی به زبان فارسی دارد به ما نشان دهد. مهم‌ترینش از عزیزالدین نسفی بود که آن هم دو صفحه بیشتر نبود.

به اتاق کناری آمدیم و با زبان شکسته بسته گفتیم ما می‌خواهیم کتاب‌هایی را در باره‌ی تاریخ قطر هدیه بگیریم. ناگهان یکی از کارمندان کتابخانه به زبان فارسی حرف زد. هم ما ذوق زده شدیم و هم دوستانش شگفت‌زده. نام او ناصر الشکری بود. گفتند چون مدیر کتابخانه امروز برای سرکشی به شهرهای اطراف رفته است فردا ساعت ۹ صبح اینجا باشید و کتاب‌ها را بگیرید. صبح روز بعد سر ساعت ۹ به کتابخانه رفتیم. ناصر الشکری هم طبق وعده از راه

رسید با تسیجی در دست. ما سلام کردیم او بی‌اعتنایی کرد و به اتاق خود رفت. فهمیدیم به دلیل این که دیروز بی‌هوا فارسی صحبت کرده بود، امروز احتیاط کرد که گویی هرگز نبودی آشنایی. قرار است اردیبهشت ۹۷ از طرف حکومت قطر به نمایشگاه کتاب به مصلاى تهران بیاید. قصد دارم او را ببینم. روز بعد که این حکایت را تعریف کردیم. حاج قنبرگفت: ناصرالشکری اصالت لاری دارد و با تلفن همراهش با برادر ناصر صحبت کرد و مطمئن شد که همان است که حدس می‌زده است.

### تماشای پرسپولیس در ورزشگاه السد قطر

امروز نوزدهم بهمن ماه سال ۱۳۹۶ طبق برنامه تیم پرسپولیس در قطر به دیدار السد قطر می‌رفت. ما هم به پیشنهاد دوستان و علاقه‌مندان به پرسپولیس به ورزشگاه السد رفتیم. السد منطقه‌ای در دوحه است که تیمی به همین نام دارد. کما این که الریان نیز منطقه‌ای در حوالی دوحه است و تیمی به همین نام دارد. این باشگاه در ۲۱ اکتبر سال ۱۹۶۹ تأسیس شده و به عربی به نادى السد الرياضی معروف است. این باشگاه ورزشی در شهر دوحه قرار دارد. گنجایش این ورزشگاه ۱۵۰۰۰ نفر است. ورزشگاه السد یکی از پیشرفته‌ترین‌ترین ورزشگاه‌های خاورمیانه است که بیشتر شهرت آن به خاطر سیستم تهویه پیشرفته‌ی آن است که باعث می‌شود تماشاگران گرمای خفه‌کننده دوحه را حس نکنند. این ورزشگاه میزبان مسابقاتی مثل جام خلیج فارس، بازی‌های آسیایی ۲۰۰۶، جام ملت‌های آسیا و در سال‌های اخیر نیز میزبان دیدارهای تیم ملی قطر بوده است.



این تیم در سال‌های ۱۹۸۸ و ۲۰۰۱ میلادی در مسابقات لیگ قهرمانان آسیا به مقام قهرمانی رسیده‌است. تیم پرسپولیس در رقابت روز بیستم بهمن ماه با شکست سه بر صفر به ایران روانه شد.

امیرقلعه‌نویی، ابراهیم قاسم‌پور، مجید نامجو مطلق، حمید درخشان، علی دایی، افشین پیروانی، کریم باقری، حسین کعبی، مرتضی پورعلی‌گنجی از جمله بازیکنان ایرانی این تیم بوده‌اند. برگزاری جام جهانی فوتبال ۲۰۲۲ میلادی فرصتی طلایی برای اقتصاد این کشور خواهد بود.

### راه رفتن در بازار واقف

امروز بیستم بهمن ماه پس از خروج از دارالکتب القطریه با محمدعلی به سوق الواقف سر زدیم. پیش از همه دوری

در کوچه پس کوچه‌ها زدیم و از محل مغازه گراشی‌ها سراغ گرفتیم. از یک فروشگاه سرنیش که به نظر می‌رسیدند ایرانی باشند پرسیدیم که مغازه گراشی‌ها کجاست؟ با صمیمیت ما را به داخل فروشگاه راهنمایی کردند. برایمان جای ریختند و اندکی ماندیم و راه افتادیم. آن‌ها حداقل سه نسل در این بازار حضور داشته‌اند. با گویش بستکی حرف می‌زدند و اهل پتو در منطقه‌ی بستک بودند. به یاد دوست دیرین آقای احمد حبیبی افتادیم. پتو شاعری دارد با نام ملا محمد نامی پتویی یا فتویی که آقای شهرام صادق نژادان آن را تصحیح کرده و در سال ۱۳۸۸ خورشیدی در انتشارات ابتکار دانش قم به چاپ سپرده است.

در راه، جهانگیر آذرابین را دیدیم که در حال حرکت بود. با او سلام و احوال‌پرسی کردیم و از برادرانش بویژه مطلب آذرابین پرسیدیم که گفت در شارجه مشغول به کار است.

از جهانگیر سراغ مغازه پسرخاله‌ام؛ یعنی مرحوم حاج ابوالقاسم خندان را گرفتیم. از پشت شیشه مغازه محمدحسن را ورنه‌انداز کردیم. کمی که خیره شدیم به ما نگاهی انداخت و از دیدن ما در این وقت غروب شگفت‌زده شده بود. مغازه را پس از فوت پدر، محمدحسن مدیریت می‌کند. به گرمی ما را پذیرا شد. شاگردی هندی داشت که او را فرستاد تا برای ما کَرک بیاورد. کَرک همان شیربه اضافه‌ی چای است کرک در میان بازاریان کشورهای خلیج فارس طرفداران بسیاری دارد. ساعتی نشستیم. در مسیر به مغازه حاج محمد غریب نواز پدر عبدالحمید غریب نواز قاری قرآن سرزدیم و با او احوال‌پرسی کردیم. به هتل لاولا که



بر سر درش به عربی لافیلنا نوشته است. باز گشتیم.

### ۶۳ نفر گراشی در قطر سکونت دارند

صبح روز بعد، حاج قنبراسدی که مردی با اخلاق و مهربان بود ما را به مطعم بیروت برای صرف صبحانه دعوت کرد. در اثنای راه درباره‌ی حضور گراشی‌ها در قطر و محل سکونت و فروشگاه‌های آنان توضیح می‌داد. امروز البته به دلیل توسعه و عمران مناطق قدیمی قطر، از آن‌ها اثری نیست و به جای آن ساختمان‌های بلند مرتبه و تازه ساز، سربرافراشته است. او می‌گوید: منزل مسکونی شیخ احمد انصاری و مرحوم پدرشان در منطقه چِسرِه بود. یا این که برخی از گراشی‌ها در ناحیه‌ی بَدَع مغازه داشتند. از جمله حاج فضل الله ملکی، حاج حسن زینل جافر. حاج غلامحسین شیخی در

این منطقه بودند.

اکنون به مطعم بیروت رسیده‌ایم. آقای حاج قنبر توضیح می‌دهد که این رستوران بیش از هفتاد سال از پدر بزرگ تا رسیدن به نوه و نتیجه دایراست و غذاهای لبنانی عرضه می‌کند، خصوصاً صبحانه را که برخی به طور مفصل سفارش می‌دهند. الحق که صبحانه‌ای خوشمزه و خاص بود. برای ما که معمولاً جزنان و پنیر و چای و عسل چیز دیگری نمی‌خوریم بسیار متفاوت بود. ما چون به دعوت خانواده‌ی اسدی به قطر آمده بودیم. به همه‌ی برادران اسدی در این پنج روز زحمت دادیم. حاج قنبر و حاج عبدالله و حاج مهدی به نوبت ما را با قطر آشنا کردند. پس از صرف صبحانه به منطقه صنعتی دوحه رفتیم. این منطقه انبار و دفتر شرکت‌های بازرگانی بود. بیش از پنجاه سال است که شرکت الاسدی در قطر به تجارت با کشورهای مختلف می‌پردازد.

### قطر ثروت عظیم گازی

اقتصاد قطر به گاز وابسته است. این کشور بزرگ‌ترین صادرکننده گاز طبیعی مایع (الان‌جی) در جهان است. درآمد خالص قطر از صادرات نفت و گاز در سال ۲۰۱۴ میلادی حدود ۳۸ میلیارد دلار برآورد شده است. تولید نفت این کشور کم و روزی نیم میلیون بشکه است. بیشتر مشتری‌های نفت و مواد پتروشیمی قطر، کشورهای آسیایی مانند ژاپن هستند. واحد پول این کشور ریال قطر است. منبع درآمد ارزی کشور، صادرات نفت خام و گاز طبیعی است.





قطر به علت پیش‌دستی در بهره‌برداری از میدان گازی پارس جنوبی (که قطر آن را «میدان شمالی» می‌نامد) توانسته است بیش از ایران از این میدان گازی مشترک، گاز طبیعی استخراج کند و به رشد سریع اقتصادی دست یابد.

این روزها که روابط سیاسی و اقتصادی ائتلاف عربی به رهبری عربستان سعودی با قطر به هم ریخته است، روابط تجاری با کشورهای ایران و ترکیه به اوج خود رسیده است. قطر کشوری وابسته به واردات است. پیش از این حدود نیمی از مواد خوراکی مصرفی از مرز زمینی با عربستان وارد می‌شد. حاج قنبر می‌گوید: کشور ترکیه بهتر توانسته است در رقابت با ایران وضعیت بازرگانی خود را پیش ببرد. اما شرکت‌های ایرانی تا بچنبد کار از دست رفته است. ایرانی‌ها معمولاً اولویت را به هشتاد میلیون مصرف‌کننده داخلی می‌دهند و جمعیت دو و نیم میلیونی قطر را

در مرحله بعدی قرار می‌دهند.

درآمد کلان گاز و جمعیت کم در این کشور ساختار رفاهی بی‌کم و کاست برای شهروندان قطری ایجاد کرده است. این کشور با حدود ۱۳۰ هزار دلار آمریکا درآمد سرانه در سال، بالاترین میزان درآمد را در جهان دارد.

در ۵ ژوئن سال ۲۰۱۷ میلادی عربستان سعودی، امارات متحده عربی، بحرین و مصر ارتباط دیپلماتیک خود را با قطر قطع کردند. این واقعه به بهانه حمایت قطر از افراطی‌گری و تروریسم رخ داد.

در ادامه قطع روابط دیپلماتیک، لیبی، دولت در تبعید یمن و مجمع‌الجزایر مالدیو نیز به جمع کشورهای پیوست که روابط دیپلماتیک خود را با قطر قطع کرده‌اند. در پی این واقعه، نیروهای نظامی قطری از ائتلاف نظامی عربستان علیه یمن اخراج شد. همه بندرهای عربستان هم به روی کشتی‌های قطری، کشتی‌هایی که پرچم قطر را حمل می‌کنند و حتی کشتی‌هایی که متعلق به شرکت‌ها یا افراد حقیقی قطری هستند، بسته شد. امارات متحده عربی هم، ورود کشتی‌های قطری را به بندر فُجیره ممنوع کرد. همچنین عربستان دفتر محلی شبکه الجزیره را که متعلق به حکومت قطر است، تعطیل و مجوز آن را لغو کرد. امارات هم شبکه بین‌اسپورت، متعلق به الجزیره را تعطیل کرد. محدودیت‌ها از قطع رابطه با قطر فراتر رفته و شهروندان عربستان، مصر، بحرین، امارات، لیبی و یمن از سفر، زندگی یا عبور از مرزهای قطر، منع شده‌اند. کسانی که شامل این محدودیت می‌شوند ۱۴ روز فرصت دارند تا خاک قطر را ترک

کنند. شهروندان قطر هم همین اندازه فرصت دارند تا عربستان، امارات و بحرین را ترک کنند.

حاج عبدالله می‌گوید: در چنین وضعیتی، بین بسیاری از خانواده‌های قطری که با خانواده‌های مصری، عربستانی و اماراتی وصلت داشتند، دچار مشکلات عدیده‌ای شدند. برخی با خانواده قطری خاک آباء و اجدادی خود را ترک کردند و برخی که تابعیت غیرقطری داشتند در صورت خارج نشدن از کشور می‌توانند تابعیت قطری بگیرند. با این اوصاف، کشور قطر توانست امنیت اقتصادی و روانی مردم خود را حفظ کند. سازمان عفو بین‌الملل پس از چندی اعلام کرد: سیاست‌های عربستان سعودی، بحرین و امارات متحده عربی در جریان بحران قطر، خانواده‌ها را از یکدیگر جدا و معیشت و آموزش هزاران تن از ساکنان حوزه خلیج فارس را نابود می‌کند.

به گفته عفو بین‌الملل به نقل از کمیته ملی حقوق بشر قطر، بیش از یازده هزار تبعه بحرین، عربستان و امارات در قطر زندگی می‌کنند. شمار زیادی قطری نیز در این سه کشور سکونت دارند و زندگی همه این افراد تحت تأثیر تصمیمات اخیر قرار گرفته است. در پی این تحریم‌ها، ایران مرز هوایی خود را به روی قطر باز و تأمین نیازهای خوراکی و همکاری گسترده با قطر را پیشنهاد کرد.

همه‌ی فروشگاه‌های سوق واقف کالاهای ساخت ایران و ترک و چین داشتند و اذعان داشتند که قطر بعد از محاصره اقتصادی مخالفانش به روابط با ایران افتخار می‌کند و از ایران بابت باز گذاشتن مرزهای آبی به روی قطر سپاسگزار است. البته





پشت شیشه ماشین‌ها و ویتترین‌های بزرگ ساختمان‌ها عکس تمیم امیر قطر به چشم می‌خورد. این عکس‌ها با یک شعار آراسته شده است. تمیم المجد و الشرف این شعار محوری ساکنان قطر است که در یک پویش تبلیغاتی از امیر خود، در برابر ائتلاف عربی به حمایت برخاسته‌اند. این تصویر در پشت شیشه اتومبیل‌گراشی‌های ساکن قطر هم دیده می‌شود. در تابلوهایی که گرداگرد میدان‌ها و راه‌ها به چشم می‌خورد، این شعار دیدنی است:

از سال ۲۰۱۳ میلادی، تمیم بن حمد بن خلیفه آل ثانی، جانشین پدر خود حمد بن خلیفه آل ثانی شده و قدرت را به دست گرفته است. وی مانند پدرش در بریتانیا تحصیل کرده است. او در مدرسه شریورن در دورست درس خوانده و از آکادمی نظامی ارتش بریتانیا (مدرسه نظامی سلطنتی سندهرست) فارغ التحصیل شده است.





علاوه بر فعالیت‌های علمی، کنسرت‌های موسیقی که جنبه‌ی تفریحی و آموزشی نیز دارد در آن جا برگزار می‌شود. ما وارد تالار بزرگ سه طبقه‌ای شدیم که نوازندگان برای کنسرت علمی آموزشی شبانه آماده می‌شدند.

از دیگر سو، شهر دوحه در سال‌های اخیر با رشد و توسعه بسیار سریع و جذب گردشگران توانسته است رقیبی جدی برای دوبی شود و نام خود را به عنوان یکی از بهترین مقاصد گردشگری در خاور میانه؛ در سراسر جهان به ثبت برساند.

آسمان خراش‌هایی که بر معماری مدرن آن تأکید فراوان می‌شود، خود از مکان‌های دیدنی است. ساختمان‌هایی که در هر شهر یا کشور دیگری دیده نمی‌شود. معماری مدرن ساختمان‌های بلند مرتبه بین کشورهای منطقه رقابتی در انداخته است.

### کتارا؛ نامی قدیمی یا برساخته‌ای جدید

در امتداد منطقه‌ی شمال به سمت کتارا به راه افتادیم. کتارا جزء برنامه‌های فرهنگی بومی قطر است که معمولاً زیر نظر بنیاد القطریه به سرپرستی شیخه موزه، همسر شیخ حمد؛ امیر سابق قطر قرار دارد. این بنیاد صندوقی با نام «برای نسل آینده» دارد تا نسل آینده بتواند از سود فعالیت‌های فرهنگی آینده قطر بهره‌مند شود.

کتارا منطقه‌ی تازه تأسیس و نو نواری است که می‌توانی آثار قدیمی و بازسازی شده برخی از کشورها را ببینی. مثلاً کبوترخانه جفتی که اصلش در کشور مغرب است یا عمارت معروفی که اصلش در لندن است. همچنین مسجد کتارا ممکن است از لحاظ اندازه، مسجدی بزرگ نباشد، اما کاشی‌های رنگی، طراحی و الگوی آن بی‌همتا است. این کاشی‌ها باقی مانده از هنر معماران ایرانی در منطقه خلیج فارس است که عمدتاً کاشی کارهای شیعه بوده‌اند.

با مسجد کتارا، تاریخ مشهور مساجد چهارگانه سوق واقف کمی پوشانده شده است. مسافرانی که به قطر می‌آیند از این مسجد بازدید می‌کنند. با توجه به رنگ‌های متناسب با آن، نماد سنت‌های عربی، ایرانی و آفریقایی است.

در منطقه کتارا مسابقات بین‌المللی قرآن کریم نیز برگزار می‌شود. این مسابقات با هدف تشویق و شناسایی استعداد‌های برتر در عرصه تلاوت قرآن و معرفی قاریان ممتاز و برجسته به جهان برگزار می‌شود.





خالد بن ابراهیم السلیطی، مدیر مؤسسۀ عمومی منطقۀ فرهنگی قطر موسوم به «کتارا» در این باره گفته است: این جایزه گام جدید این مؤسسۀ در زمینۀ افزایش اهتمام به تلاوت و ترتیل قرآن است. مؤسسۀ فرهنگی «کتارا» یک میلیون و نیم ریال قطری برای نفر اول تا پنجم این رقابت‌ها جایزه در نظر گرفته که به نفر اول تا پنجم این مسابقه به ترتیب ۵۰۰ تا ۱۰۰ هزار ریال قطری داده خواهد شد. از شروط این رقابت‌ها این است که سن شرکت‌کنندگان نباید کمتر از ۱۸ سال باشد و مسابقه‌دهندگان باید مسلط به احکام تجوید و مخارج حروف بوده و تلاوت دلنشینی داشته باشند و امام جماعت، خطیب و معلم الهیات و زبان عربی نباشند و همچنین، قبلاً در مسابقات بین‌المللی تلاوت قرآن رتبه‌ای نیاورده باشند.

### از بندرگاه تا کورنیش؛ تقابل سنت و مدرنیته

با حاج عبدالله اسدی پس از گشت و گذاری در بندرگاه قدیمی، به منطقه کورنیش رفتیم، منطقه‌ای که سنت و مدرنیته را در خود جمع کرده است. اندکی در کنار ساحل توقف کردیم. این ساحل از قدیم بندرگاه لنج بوده و امروزه دوباره احیا شده است. دولت جوانان را تشویق کرده است که به شغل لنج‌داری روی بیاورند. می‌گفتند که اگر این لنج‌ها به طور ثابت هم همین جا بمانند در طول ساعت ده میلیون تومان به صاحب لنج می‌پردازند، زیرا باعث شده است که به این منطقه زیبایی ببخشد. کارگران هندی و پاکستانی مشغول ترمیم لنج‌هایی هستند که آن را با انواع و اقسام طرح‌ها تزیین می‌کنند تا جذاب‌تر به نظر برسد.

این لنج‌ها برای جشن عروسی بر روی دریا و میهمانی‌ها متفاوت کرایه داده می‌شود. قومیت‌ها و سرمایه‌گذاران و کارگران ساکن قطر به این شکل مشخص شده است: ۲۵٪ هندی، ۳/۱۷٪ نیپالی، ۱/۱۲٪ قطری، ۷/۱۰٪ بنگلادشی، ۱۰٪ فیلیپینی، ۶/۵٪ سریلانکایی، ۸/۴٪ پاکستانی، ۳/۱٪ ایرانی و ۲/۱۳٪ دیگر قومیت‌ها. ما چند عکس از تلاش کارگران بر روی لنج‌ها انداختیم. شبه جزیره قطر از شمال شرق عربستان به داخل خلیج فارس گسترده شده است. خاک این کشور، مسطح و از صحرایی خشک تشکیل شده است.

**شهرهای قطر:** وکْرَه، خور، دُخان، زیاره، شمال، مُسعیید، رأس لفان است. شهر جدیدی به نام لوسیل و شهرکی جزیره‌ای به نام مروارید قطر نیز در این کشور نوبنیاد است. جزیره دست‌ساز مروارید در سواحل شهردوحه و در دهانه تالاب این شهر ساخته



شده است. این جزیره مصنوعی به شکل مروارید است و در آن خانه و ویلاهای بسیار پیشرفته و گران قیمتی در کنار هتل‌ها و مراکز اقامتی، پاساژها و مراکز خرید و تفرجگاه‌ها و مراکز تفریحی وجود دارد.

قطر همچنين ميزبان پایگاه هوایی مشترک آمریکایی-بریتانیایی به نام پایگاه هوایی العدید است.

### دوباره پرسه زنی در سوق واقف

قطر عضو سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) و سومین کشور دارنده ذخایر گاز پس از روسیه و ایران است. ذخیره گاز آن، برای ۲۰۰ سال آینده کافی تخمین زده شده است. اگرچه این کشور درآمدهای دیگر نظیر گردشگری هم دارد.

پس از گشت و گذار روزانه به محل اقامت خود برمی گردیم. در سرسرای هتل، شبکه الجزیره عربی روشن است. این شبکه به زبان انگلیسی خبر و تحلیل پخش می کند. الجزیره متعلق به دولت قطر، در صحنه رسانه های جهانی به این کشور جایگاه ویژه ای داده است. الجزیره، درباره مسائل گوناگون و در برخی موارد جنجالی در خاورمیانه، سخن می گوید. اما از دولت قطر و کشورهای عرب کناره خلیج فارس انتقاد نمی کند. اما همین فعالیت نیز باعث ناخشنودی برخی کشورها و محدود شدن این شبکه در آن ها شده است. از خستگی به خواب می رویم. مساجد دوحه هر کدام دوبار اذان صبح می گویند. اذان اول به وقت شرعی و اذان دوم با فاصله از اذان دوم، برای اقامه نماز صبح. ما از همان اذان اول بیداریم. مسجد شیعیان در خیابان ضلع شرقی هتل لایلا است.

نود و نه و نیم درصد قطری ها مسلمان و بیشترشان سنی سلفی هستند. پنج درصد نیز غیرمسلمان اند. حدوداً ده درصد از شهروندان این کشور نیز شیعه اند.

پس از دور زدن اطراف شهر دوحه، در روزهای آخر ما را به حال خودمان که می گذاشتند سراز بازار واقف در می آوردیم. بازار واقف را از آن جهت واقف می گویند که دست فروشانی اهل نجد که صبح به دوحه می آمدند، غروب به سرزمین خود برمی گشتند و مکان ثابتی برای فروش کالای خود نداشتند. بنابراین ایستاده بر بساط خود، کالایشان را می فروختند و می رفتند. بر همین اساس این بازار را واقف یا به لهجه ی محلی واگف گفته اند.



اصل حضور گراشی‌ها در بازار واقف بوده است. آن‌ها حداقل چهار نسل در این بازار مواد غذایی و خشکبار و آجیل می‌فروخته‌اند. هرچند امروزه شمارشان رو به کاهش است. یکی از رمزهای موفقیت گراشی‌های بازرگان از قدیم الایام تا به امروز استمرار بر یک کار و کوشش توان فرسا در این زمینه بوده است.

آنان پس از به دست آوردن سرمایه‌ی بیشتر آن را در تأسیس فروشگاه‌های بیشتری با توسعه مغازه خود به کار می‌بردند. یکی از کسانی که می‌توان او را جزء نسل چهارم به حساب آورد آقای مسعود بهادری است مردی چهل و سه ساله که نگران بیماری پدرش است. پدرش محمد بهادری در شیراز ساکن و اکنون در بیمارستان بستری است.

عموی او شهید قاسم بهادری، همکلاسی من در مدرسه راهنمایی ابدی بود. و عموی دیگرش احمد بهادری که روزگاری در تیم‌های فوتبال گراش دروازه‌بانی می‌کرد، اکنون در بستر بیماری است. خداوند او را شفا بدهد. آقای بهادری در یکی از مغازه‌های سر نبش خشکبار فروشی دارد؛ درست رو به روی فروشگاه آقای حاج فرامرز اسب‌افکن فرزند علی‌مرد از تفنگچیان دوره زادن خانی. جلو فروشگاه که ایستاده بودیم، علی‌مرد هم به ما اضافه شد. البته نوه همان علی‌مردی که گفتیم. آقای بهادر ما را به علی‌مرد معرفی کرد. علی‌مرد گفت: من همین الان، در راه که شیلان شیلان می‌آمدم، دوبیتی‌های آقای صادق رحمانی درباره علی‌مرد را زمزمه می‌کردم. من و او اولین بار است که همدیگر را می‌بینیم، وقتی محمد علی شامحمدی مرا معرفی می‌کند، از این تله‌پاتی شگفت‌زده می‌شود.

**کبای آسمون شال علی‌مرد**  
**غرشت و برک شمخال علی‌مرد**  
**کسی اشناگرت جز اسب و کتله**  
**سراخ از حال و احوال علی‌مرد..**

آقای بهادر برای نهار ما را به رستوران ایرانی پرسیا در سوق واقف دعوت می‌کند. الان در رستوران هستیم و طبق معمول رستوران‌های لوکس برای آوردن غذا نیم ساعتی معطل می‌شویم. فرصتی است که با دوستان درباره این رستوران صحبت کنیم.

رستوران بر اساس معماری دوره صفوی ساخته شده و دست



کار معماران اصفهان است. آقای بهادر بر اساس شنیده‌ها می‌گفت: روزی شیخ حمد، امیر سابق در بازدید از بازار واقف به این رستوران نیز سر می‌زند و از صاحب رستوران درباره وضعیت می‌پرسد، گویا صاحب رستوران بنا را برگله می‌گذارد و بیش از حد از ادارات دولتی گله می‌کند. امیر روز بعد به صاحب رستوران می‌رساند که پس از فروش رستوران، خاک قطر را ترک کند، اما رستوران همچنان پابرجاست و یکی از زیبایی‌های بازار واقف به شمار می‌آید. به یادگار چند عکس گرفتیم.

در بازار واقف باید به فروشگاه همشهری‌های دیگری نیز سر زدیم و با آنان احوال‌پرسی می‌کردیم، اما اطراف بازار دیدنی‌های دیگر نیز دارد عرب‌های قطری نیز به شاهین علاقه وافری دارند. بازار پرندگان، بویژه سوق‌الصقور؛ بازار فروش شاهین.

در کنار این بازار بیمارستان ویژه شاهین نیز هست. کمی استراحت می‌کنیم و از بیمارستان بیرون می‌آییم. نوجوانی شاهینی بردست عبور می‌کرد از او خواستم برای یادگاری عکسی بیندازیم. پذیرفت.

انجمن شاهین‌بازها در کنار انجمن‌های مختلف صنفی در کتارا قرار دارد. عمارت این انجمن به شکل کلاهی است که بر سر شاهین می‌گذارند. درست پشت بازار واقف اصطبل شتران قرار دارد. این اصطبل برای دیدن آزاد است و اصلاً در این بخش از بازار قرار داده شده است که واقعیت‌های بازار را در قدیم بازسازی کنند. مثل خود بازار که پس از تخریب درست به همان صورت قبلی بازسازی شده است.

بازار واقف چند هتل نیز دارد. یکی از آن‌ها هتل بسم الله است. هتل بسم الله مثل یک کشتی بزرگ بر دوش بازار لنگر انداخته است. ساختمانی با رنگ سفید و تابلویی با همان نقش و نگاری که هفتاد سال پیش بر پیشانی خود داشته است.

صاحب این هتل که رستوران و قهوه‌خانه نیز داشته یک هندی بوده است. دولت قطر همه‌ی این کوچه‌ها و مغازه‌ها و هتل‌ها را خود بازسازی و آن را دوباره در اختیار صاحبان قبلی‌اش قرار داده است و از آنان اجاره‌های اندکی می‌گیرد تا رضایت سرمایه‌گذاران را تأمین کند.

خیابان‌های عریض و طویل با اصول مهندسی جدید در دوحه در دست احداث است. ساختمان‌های تازه ساز زیادی هم وجود دارد که همچنان خالی مانده است. به گزارش نهادهای اقتصادی جهانی کشور قطر در میان کشورهای دیگر عربی گران‌تر است. حاج





قبر می‌گوید: دلیل خالی ماندن واحدهای تجاری و مسکونی این است که صاحب ملک بر طبق نظر خودش اجاره می‌دهد و این موضوع گران ماندن اجاره را بیشتر می‌کند. به جز واحدهای آپارتمانی که در ساختمان‌های بلند مرتبه است، خانه‌ها بیش از دو طبقه نیست. ورودی خانه‌ها به طرز زیبایی ساخته می‌شود. معمولاً نمای بیرونی خانه‌ها به رنگ سفید است. اتاق پذیرایی از مهمانان جزء بهترین اتاق‌های خانه است که با مبلمان کلاسیک آراسته شده است. و معمولاً ناهار یا شام طبق سنت با سفره‌ای که بر زمین پهن می‌شود، صرف می‌شود. هوای بهمن ماه دوحه، خنک و دلچسب است ما شبی را که مهمان حاج مهدی اسدی فرزند ته تغاری حاج اسد بودیم، در حیاط خانه با متکایی در بغل، کباب زدیم. در آن شب چند عکس هم گرفتیم از جمله با علی فرزند مرحوم ناصر معین‌زاده.

### هم فروشگاه هم تفریحگاه

با حاج عبدالله گشت می‌زنیم. او می‌گوید: شش، هفت سالی است که قطر به توسعه می‌اندیشد و بکوب کار می‌کند. قطری‌ها در اندیشه چشم اندازه‌های بلند مدت برای دولت خود هستند. آنان دیگر سروری عربستان سعودی را نمی‌پذیرند و خود را بزرگ جهان عرب می‌دانند. بر همین اساس، هم در بیرون از مرزها به فعالیت‌های مذهبی و فرهنگی می‌پردازند و هم در درون کشور مراکز آموزشی و فرهنگی تأسیس کرده‌اند. با حاج عبدالله به سمت «مدینه‌التعلیمی» می‌رویم. شهرک دانشگاهی که به آموزش نسل آینده‌ی قطر همت می‌گمارد.

دوحه چندین و چند فروشگاه بزرگ دارد. سیتی سنتر، لندمارک و ویلاجیو. ویلاجیو رو به روی حیات بلازا قرار دارد. فرق این فروشگاه بزرگ در چند چیز است: اول این که فروشگاه‌ها به صورت تک مغازه‌ای است که در دو طرف بازار ساخته شده‌اند. دیگر این که سقف بازار با طرحی زیبا از آسمان مسقف است و سوم این که فضایی خنک دارد و دو محوطه‌ی تفریحی. اسکی روی یخ برای نونهالان و نهری از آب که بازدیدکنندگان می‌توانند با قایق در بخش‌هایی از بازار حرکت کنند.

بیشتر مغازه‌های همشهریان گراشی، در بازار واقف است. اما انصارگالری متعلق به شیخ زینل زاهدی، حاج اکبر فرورزش و حاج حسین سعادت در بیرون از دوحه قرار دارد و حدود یک و نیم کیلومتر طول دارد و جزء بزرگترین فروشگاه‌های قطر است.



البته روزی که به دیدن شیخ زینل زاهدی رفتیم، چندان فرصت نیافتیم که از چند و چون فعالیت‌هایشان بگوییم و بشنویم. آنان مدیران موفق در اقتصاد و داد و ستد بین‌المللی، اما همچنان متواضع و خوش‌اخلاق هستند و در رفتار و روابط با دیگران خود را برتر نمی‌انگارند. هم‌چنان که همین خصوصیت در شیخ احمد انصاری نیز بوده است. من در زمان حیات توفیق زیارت شیخ احمد انصاری را نداشتم، اما بر خود لازم دانستم هر طور شده بر مزار ایشان فاتحه‌ای بخوانم.

در این سفر فرصتی پیش‌آمد که رسول جعفری، گراشی ساکن بحرین را پس از مدت‌ها ببینیم. آخرین بار او را در کویت ملاقات کردیم. او به همراه حاج ابراهیم و حاج اسماعیل پسر دایی‌های من، برای دیدار با ما به کویت آمدند. او آخرین و دومین داماد

شیخ احمد انصاری است. خانم ایشان به دلیل اشتغال به تحصیل در قطر حضور دارد و آقا رسول، میان قطر و بحرین در رفت و آمد است. او به گردشگری علاقه مند است و طرح‌هایی هم برای مکان‌های قدیمی گراش دارد. او نام دو نفر را می‌برد که مدعی است ساکنان گراش بوده‌اند. پس از ورود اسلام به منطقه، گراش را ترک کرده‌اند. رسول، آن‌ها را چنین اعلام می‌کند: خانواده‌ای با نام فامیلی تولسیداس که در دویی بازرگانی مهمی دارد. دیگری نیز ولبداس نام دارد که او نیز جزء بازرگانان پارسی در بحرین است. الان در منطقه وکره هستیم و در کنار دریای وکره قدم می‌زنیم.

روزجمعه را با حاج فرامرزاسب افکن، قرار می‌گذاریم تا شمه‌ای از خاطرات خود را برای ما بازگوید. حاج فرامرز مردی بلند قد با چهره‌ای مصمم و درونی آرام و رفتاری فروتنانه طبق قرارآماده است تا با من و حاج عبدالله و محمدعلی شامحمدی، گشتی بزنیم و از خاطرات خود بگوید. او می‌آید با سیگاری بر لب و دشداشه‌ای که روی آن کت پوشیده است. سوار ماشین می‌شویم و راه می‌افتیم.

اول به بندرگاه می‌رویم که در گویش محلی بدان فرضه می‌گویند. حاجی فرامرز می‌گوید: ما از طریق بندر کنگ به قطر می‌آمدیم و درست در همین مکان ( لب فرضه) ما را پیاده می‌کردند. پنجاه و هفت سال پیش که ما آمدیم، هیچ سختگیری نبود. چه شناسنامه همراه داشتی چه نداشتی



مصادق رحمانی

می‌گفتند: انزل. انزل. ما هم پیاده می‌شدیم و به سرکارمان می‌رفتیم. بعدها برگه‌ای به ما می‌دادند به نام «علم و خبر» که در حکم ویزا بود. من که جوان بودم در مغازه حاج امان‌الله وقارفرد کار می‌کردم. آن موقع برادران وقارفرد، حاج ذبیح و حاج اسکندر و برادران رحیمی در راسته‌ی همین بازار واقف پشت هتل بسم‌الله فروشگاه داشتند. در هتل بسم‌الله هم برخی از گراشی‌ها اتاق در اجاره خود داشتند.

حاج عبدالله اسدی از حاج فرامرز اسب افکن می‌پرسد: هفتاد سال پیش از این که اینجا برّ و بیابانی بیش نبود، پدر بزرگ‌های ما چرا به این جا آمدند؟ حاج فرامرز می‌گوید: به هرحال این جا فرصت کار بیشتر از ایران بود، هرچند با سختی و

فلاکت همراه بود. آن روزها نه ماشین به درد بخوری بود، نه جاده آبادی. درگراش آن زمان یک خانواده ماشین خاورکرایه می‌کردند و به همراه خود آب و نان و غیرذالک برمی‌داشتند و می‌رفتند به طرف بندر.

حاج عبدالله از دکه «لب فُرْضَه» چند لیوان کرک سفارش می‌دهد. کارگره‌ندی، با چهره سبزه تند، آن را در سینی به ما تعارف می‌کند. ما به کنار بندرگاه باد تندی می‌وزد. شیرچای و زنجبیل خیلی داغ است و گرمای خاص خود را دارد.

حاجی فرامرز در این باره با حاج عبدالله شوخی لطیفی می‌کند و بلند می‌خندد! حاجی فرامرز ادامه می‌دهد: زمانی که من به قطر آمدم، امیر قطر، شیخ علی بن حَمَد بود. آن زمان قطر نه تلویزیون داشت نه رادیو. فقط خطبه‌ی نماز جمعه از رادیو پخش می‌شد. گوینده می‌گفت: هُنَا دَوَّحَه إِذَاعَةُ الْقَطْرِ! «اینجا دوحه، رادیو قطر».

بعد از شیخ علی، پسر او شیخ حَمَد، امیر قطر شد. شیخ حَمَد با ایران روابط حسنه‌ای داشت و به شیراز رفت و آمد می‌کرد. باغی را در خیابان ارم شیراز خریداری کرده بودند که هنوز نیز به دولت قطر تعلق دارد. سپس پسرش شیخ خلیفه، بعد از او شیخ حَمَد دوم و الان هم شیخ تمیم امیر قطر است. تعریف می‌کنند که شیخ علی، امیر با ایمانی بوده است و کتاب‌های زیادی نیز دارد. اکنون کتابخانه‌ای به نام او در قطر تأسیس شده است. سپس در یک مسافرتی که شیخ حَمَد ایران بود عمومیش که ادعای خلافت داشت، در یک کودتای آرام، جای او را گرفت و به



شیخ حمد بیغام داد که دیگر به قطر باز نگردد. حاج فرامرزاسب افکن می‌گوید: سال اولی که من به قطر آمدم، از بندر گنگ سوار لنج شدیم. در بندر کسی به نام آقای غفوری بود که به ما می‌گفت: شما سرباز هستید و ما هم می‌گفتیم، حاجی بی‌خیال شو! او فامیلی به نام «خرسندی» داشت که مسافرها را سوار لنج می‌کرد. می‌گفتیم: آقای خرسندی ما را کی سوار لنج می‌کنی؟ می‌گفت: حالا صبر کنید. باید باد مناسب برای حرکت لنج بوزد. کنار اسکله هم ژاندارم‌ها بودند که برگه‌ها را نگاه می‌کردند و اجازه سوار شدن مسافرها را می‌دادند. از گنگ تا این جا، دو شب و دو روز روی دریا بودیم. این جا هم که آمدیم، ضابطی بود به نام احمد لروم و یوسف مراد. این دو تا آمدند توی لنج و گفتند: ها! ایرانی! انزلو! پیاده شوید.

بعد از یک سال که در مغازه برادرم بودم. حاج امان الله وقارفرد و حاج ابوالحسن خان حسن زاده، حاج محمدعلی فانی ( داماد قهرمان خان ) از برادرم خواستند که مرا به مغازه حاج محمود رحیمی ببرند. او هم قبول کرد و من در مغازه حاج امان الله وقارفرد مشغول شدم. اصل مغازه متعلق به حاج محمود رحیمی بود. حاج محمود ساکن شیراز بود و سالی یک بار به قطر می آمد. البته حاج قاسم و حاج عزیز و حاج محمد رحیمی حضور داشتند. بنابراین من هم آمدم «سوق واقف» و در راسته «هتل بسم الله» که گراشی ها مغازه داشتند، مشغول به کار شدم. مغازه های شیخ محمدعلی زاهدی، حاج حسین افشار، حاج امرالله نصرتی، که حلویی داشت. محمدعلی پرسید: حقوق ماهانه تون چقدر بود؟

- حقوق شاگردی من هم صد تا صد و بیست ریال بود. آن زمان برای خودش با ارزش بود. هر چی می خریدیم باز هم تموم نمی شد.

در همین حیص و بیص، حاج احمد غفاری به من گفت: خودمون مغازه ای بخریم. رفت و دکان «احمد بن هتمی» را خرید. علی خلیفه بن هتمی در مجلس شورای دوحه بود و با ما و دیگر ایرانی ها همراهی می کرد. حاج محمد حاج عبدالرحیم رحیمی هم از اول تا آخر کفیل ما بود و بنابراین شریک ما شد. در این جا چهار سال و دو ماه بدون زن و بچه ماندم و به گراش نرفتم.

در آن روزگار در این خیابان ها، صد تا ماشین هم نبود. خدا رحمتش کند حاجی تراب پوران، مباشر شیخ حمد بن خلیفه بود و ماشینی در اختیار داشت. او زحمت می کشید و ما را به مطار (فرودگاه) می برد و می آورد. یادی هم بکنیم از دوستان سابق که حاج حسن زینل،





حاج عزیزابول، حاج محمدباقر، حاج حسینعلی محمد اکبر، دایی ام  
حاج غلامرضا حسن ملکی.  
در اول ورودم به قطر در خیابان عبدالله بن ثانی، جفت مغازه  
برادر بزرگم که با حاج عالی نیکخو، شریک بود، حدود هیجده ماه  
کار کردم. کار ما هم خرده فروشی بود و همه اش مواد غذایی و  
ادویه.

فرستی می شود، برای نماز به مسجد سوق واقف می رویم. بعد  
از نماز درویش مینابی را به یاد می آورم. به راستی ابزار فروشی  
می روم. درویش با پسری سیه چرده روی صندلی نشسته است.  
درویش، محمدعلی را که می بیند، ما را به یاد می آورد. خودش  
هم دلش می کشد که قصه اش را تمام کند. چشم های لوچش  
را بازتر می کند و می گوید: دادالله! دو تا کَرک برای دوستان بیاور.

دادالله می‌رود. درویش می‌گوید: القصه این که من بعد از فرار، آمدم قطر در شرایط سخت گرما و بی‌چیزی، همه کار کردم. دلم پیش مادر و شعبون بود و شب و روز هم به یاد ماه بگم بودم. نه خطی نه نامه‌ای، نه نواری از نمی‌آمد. اونا هم از من بی‌خبر بودند. انگار شب چهارشنبه ماه صفر اومده بودم قطر! بعد از پنج سال، مش قنبر؛ یکی از مینابی‌ها را دیدم که تازه به قطر اومده بودم. از اوضاع و اخبار پرسیدم. گفت: قصه درویش رو دیگه همه می‌دونستند. گفت: همه چشم به راه هستن. باید بیایی. اولین سؤالی که کردم این بود که گروهبان چی شد؟ مش قنبر گفت: گروهبان یه هفته بعد خوب شد. احمدو رو ول کردند. بعد حال و احوال همه رو پرسیدم. خدا رو شکر همه خوب بودند.

البته مش قنبر برای این که دلتنگ نشم، به من نگفت که شعبون دو سال پیش به دلیل بیماری و نبود دک و دوا مرده. این رو وقتی فهمیدم که یک سال بعد که به رفتم، فهمیدم. الله داد، با دو سه تا شیرچایی وارد شد. پس از ده سال به برگشتم، حالا ماه بگم، بیست و پنج ساله بود و من سی ساله. با ماه بگم. دخت بندر که پای من ایستاد. عروسی کردم. در عروسیم گروهبان و رئیس پاسگاه را دعوت کردم. ازدواج کردم، ولی در تمام این سال‌ها بچه دار نشدم. دوباره به دوحه برگشتم و برای خودم کار و کاسبی راه انداختم. وضعم خوب شد. به می‌آمدم و می‌رفتم. روزی گروهبان مرا دید و گفت: تلافی اون ضربه‌ای که به من زدی، دادی ما را با خودت ببر قطر. دادی فقط ده یازده سال داشت چند ماهی گذشت. بالاخره قبول کردم. با دادی و ماهی به قطر گشتم. حالا دادی مثل بچه‌ی خودمونه. از گوشه چشم دادالله اشکی فرو غلتید. خودش را پشت ابزار پنهان کرد.



### دیدار با یک دوست هم مدرسه‌ای

داشتیم در بازار واقف پرسه می‌زدیم. از راسته‌ی پرنده فروشی‌ها صدای جیغ و داد پرنده‌ها می‌آمد. کنسرتی که هر کس ساز خودش را می‌زد. صدای هر پرنده به خودی خود زیباست. اما وقتی همه در یک گله جا جمع می‌شوند و هر پرنده نغمه‌ای سر می‌دهد، فقط می‌توانی چند دقیقه دوام بیاوری. در بازار چند دستشویی است. بیشتر نطافتچی‌ها اهل هندوستان و بنگلادش هستند که با صبوری و لبخند با مردم برخورد می‌کنند. هندی‌ها آدم‌هایی ساکت، آرام و قانع هستند. من پیرمردهای فقیری را در هندوستان دیده‌ام که از صبح تا شب کنار یک بقچه سبزیجات نشسته‌اند و به فروش آن قانع‌اند و شب را روز می‌کنند.

ناگهان خود را در میان سرزمینی از اسباب بازی‌ها می‌یابیم که به آقای غلامحسین عابد تعلق دارد. با او احوال‌پرسی می‌کنیم و از روزهای مدرسه راهنمایی ابدی خاطراتی را برای هم تعریف می‌کنیم. با برادر بزرگتر ایشان هم سلام و احوال‌پرسی می‌کردیم و قول داد که با هم گشتی در دوحه و شرکت سرزمین اسباب بازی بزنییم که به دلیل مشغله دو برادر سرانجامی نداشت.

مغازه گراشی‌ها در بازار واقف از نظر کالا بیشتر شبیه به هم است. سری به آقای حاج علی علی پور می‌زنیم. با هم چای می‌خوریم. غلامحسین علی‌پور، فرزند ایشان هم از راه می‌رسد. جوانی سرزنده و خوش‌برخورد است.



### شب جمعه بر مزار شیخ احمد انصاری

با غلامحسین علی پور قرار می‌گذاریم که شب جمعه ما را به دیار خاموشان ببرد تا برای شیخ احمد انصاری از نزدیک فاتحه‌ای بخوانیم. او هم دوست خود علی ابراهیمی را که در فرودگاه قطر به فعالیت اشتغال دارد، فرا می‌خواند و ما چهارتایی به منطقه «فامور» می‌رویم. گورستان اهل سنت از ورودی گورستان شروع می‌شود. قسمت غرب گورستان به شیعیان اختصاص دارد. این هم از قانون‌های من در آوردی آدم‌هاست. و گرنه وقتی آدمی بمیرد، چیزی جز اعمالش با خود نمی‌برد، دیگر نمی‌دانم این جداسازی مردگان برای چیست؟ طبق نظر سنیان سلفی بر روی قبرها نباید سنگ لوح باشد.

فقط تابلویی بر سرگور نصب می‌شود. برای شیخ احمد و شیخ یوسف؛ برادرش فاتحه می‌خوانیم.





جوانی و میان سالی گرایش زحمات زیادی متحمل و متقبل شده است، خداحافظی می‌کنیم.

پرواز ما شب است و باید به فرودگاه برویم. در فرودگاه از گیت که عبور می‌کنیم و گذرنامه خود را به متصدی بررسی نشان می‌دهیم، نام و نشان من و محمدعلی را در صفحه روبه روی خود نمی‌یابد. می‌گوید اسم شما برای پرواز «ایران ایر» به تهران در مانیتور وجود ندارد. محمدعلی به محمود فتاحی در گرایش تلفن کرد. او بررسی کرد و گفت: نه اسم شما هست؟ در نهایت معلوم شد که اشتباه از شرکت ایرانی است. آقای فتاحی گفته بود باید در قطر بمانید و با پرواز بعدی بیایید. ما هم باید برمی‌گشتیم و به کار و زندگی مان می‌رسیدیم. به مهدی اسدی زنگ زدیم. به فرودگاه آمد. با مسئولان پرواز صحبت

کرد و تأیید کردند که «ایران ایر» اشتباه کرده است. اما ما به ماندن راضی نشدیم و بالاخره من با هواپیمای قطریه به تهران آمدم و محمدعلی به شیراز رفت.

و بدین ترتیب برگه دیگری دیگر از سفرهای ما برای جست و جوی بازرگانان گراشی؛ کار و سبک زندگی آنان در کشورهای امیرنشین حاشیه‌ی خلیج فارس ورق خورد. ما پیش از این به بحرین، دبی و کویت نیز رفته بودیم تا از زندگی گراشی‌ها گزارش تهیه کنیم که بخشی از آن در نشریهٔ صحبت نو گراش چاپ شده بود.



## عکس‌های مجید افشار از گراشی‌های ساکن قطر





به فروش خود را اضافه کنید



صادق رحمانی











صادق رحمانی









سال ۱۹۹۷ مدرک پایان تحصیلات متوسطه خود را از این مدرسهٔ انگلیسی گرفت تا پس از آن راهی مدرسه «هارو» در «مدلسکس» و سپس آکادمی سلطنتی نظامی «سندهرست» انگلیس شود و در سال ۱۹۹۸ از آن فارغ التحصیل شود.

«شیخ تمیم بن حمد بن خلیفه آل ثانی» افزون بر زبان عربی به زبان‌های انگلیسی و فرانسه و آلمانی نیز مسلط است و توان خواندن فارسی کهن و قدیم را دارد و به ورزش تنیس علاقهٔ بسیاری دارد.

#### مناصب و پست‌ها

«شیخ تمیم بن حمد بن خلیفه آل ثانی» دارای مناصب و پست‌های بی‌شماری است که در ادامه به شماری از آن‌ها اشاره می‌شود: رئیس کمیتهٔ المپیک قطر، رئیس کمیتهٔ میزبانی المپیک ۲۰۲۰ دوحه، رئیس کمیتهٔ محیط زیست و مناطق حفاظت شده، رئیس کمیتهٔ عالی آموزش، رئیس کمیتهٔ عالی ارتباطات و تکنولوژی اطلاعات، رئیس هیئت عمومی مشاغل و برنامه‌ریزی و توسعهٔ شهری، رئیس کمیتهٔ

سرمایه‌گذاری‌های قطر، معاون فرمانده کل نیروهای مسلح قطر، نائب رئیس شورای خاندان حاکم بر قطر، نائب رئیس شورای عالی سرمایه‌گذاری و امور اقتصادی و ده‌ها پست و عنوان دیگر ذکر آنها در حوصله این مقال نمی‌گنجد.

«شیخ تمیم بن حمد بن خلیفه آل ثانی» در ۵ اوت سال ۲۰۰۳ میلادی به جای برادر بزرگ‌ترش «شیخ جاسم» به عنوان ولی‌عهد قطر منصوب شد، پس از این‌که تمام امتیازات و حق و حقوق شیخ جاسم به سود «شیخ تمیم بن حمد بن خلیفه آل ثانی» سلب شد. «شیخ تمیم بن حمد بن خلیفه آل ثانی» در ۸ ژانویه ۲۰۰۵ میلادی با «شیخه جواهر بنت حمد بن سحیم آل ثانی»، دختر «شیخ حمد بن سحیم آل ثانی» ازدواج کرد که حاصل این ازدواج سه فرزند، دو دختر و یک پسر به نام‌های «شیخه المیاسه بنت تمیم آل ثانی» (متولد سال ۲۰۰۶)، «شیخ تمیم بن حمد آل ثانی» (متولد سال ۲۰۰۸) و «شیخه عایشه بنت تمیم آل ثانی» (متولد سال ۲۰۱۰).

«شیخ تمیم بن حمد بن خلیفه آل ثانی» در ۳ مارس ۲۰۰۹ میلادی نیز یک‌بار دیگر و این بار با «العنود بنت مانع الهاجری» ازدواج کرد که دختر «مانا بن عبد الهادی الهاجری»، سفیر وقت کشور قطر در اردن به شمار می‌آمد. اما این ازدواج چندان دیری نپایید و یک سال پس از آن در سال ۲۰۱۰ العنود را در حالی‌که از وی یک فرزند دختر به نام «شیخه نائله بنت تمیم آل ثانی» (متولد سال ۲۰۱۰) داشت، طلاق داد.

### شخصیت شیخ تمیم

روزنامه «الوطن» چاپ مصر درباره «شیخ تمیم بن حمد بن خلیفه آل ثانی» به نقل از کتاب «قطر، گنجینه اسرار» نوشته «کریستین شسنو»

و «جرج مالبرونو»، دو روزنامه‌نگار فرانسوی می‌نویسد: با این‌که «شیخ تمیم بن حمد بن خلیفه آل ثانی» ۳۳ سال بیشتر ندارد، اما به محض انتصاب به ولیعهدی در قطر اقدام به تحکیم پایه‌های قدرت خود در این کشور کرد.

این دو روزنامه‌نگار فرانسوی تأکید می‌کنند که «شیخ تمیم بن حمد بن خلیفه آل ثانی» مسئول قراردادهای تسلیحاتی قطر است و «شیخ حمد بن جاسم»، نخست وزیر و وزیر خارجه قطر اجازه هیچ‌گونه دخالت یا مذاکره و گفت‌وگو در خصوص چنین قراردادهایی را ندارد.

همچنین آنها می‌گویند: از زمانی که شیخ حمد موفق شد، پسر دوم شیخه موزه را به عنوان ولیعهد خود منصوب کند، «شیخ تمیم بن حمد بن خلیفه آل ثانی» تمام قدرت خود را به کار گرفت تا افرادی را در مناصب و پست‌های حساس و مهم مملکتی قرار دهد که مورد اعتماد وی بودند و در کنار پدرش بر تمام امور نظارت و اشراف داشت و تلاش می‌کرد، در عرصه بین‌المللی حاضر شود.

«کریستین شسنو» و «جرج مالبرونو» تأکید می‌کنند که «شیخ تمیم بن حمد بن خلیفه آل ثانی» بر تمام امور ورزشی در کشور نظارت و اشراف دارد و هم اکنون عهده‌دار کمیته ملی المپیک قطر نیز می‌باشد.

آنها بر این باورند که موفقیت «شیخ تمیم بن حمد بن خلیفه آل ثانی» در کسب میزبانی مسابقات جام جهانی سال ۲۰۲۲ کمک بسیاری به تحکیم و تقویت قدرت و اقتدار وی در داخل خاندان حاکم بر قطر کرد و کسب امتیاز برگزاری این مسابقات بسیاری را در داخل قطر دور وی گرد آورد.

شسنو و مالبرونو، ولیعهد قطر را فردی اصلاح‌طلب معرفی می‌کنند که همچون پدرش در دانشکده سلطنتی ساندهرست انگلیس درس

خواند و به دست یک مربی بلژیکی تربیت شد و آموزش دید و در دانشگاه «لووان» بلژیک نیز تحصیل کرد.

این دو روزنامه‌نگار فرانسوی تأکید می‌کنند که ایده خرید باشگاه «پاری سن ژرمن» فرانسه را شیخ تمیم ارائه داد تا پس از خرید این باشگاه اداره آن را به «ناصر الخلیفی» که از دوستان نزدیک وی و مدیرکل شبکه الجزیره ورزشی به شمار می‌آید، بسپارد.

شسنو و مالبرونو در ادامه درباره شخصیت «شیخ تمیم بن حمد بن خلیفه آل ثانی» چنین می‌گویند: شیخ تمیم همچون پدرش ابتدا با یکی از دختران خاندان «آل ثانی» ازدواج کرد تا ولیعهدی را برای خود تضمین کند و پس از آن با «العنود الهاجری» به عنوان یک دختر عامی و برخاسته از میان مردم ازدواج کرد که این ازدواج چندان دوام نیاورد. وی شیفته فوتبال، تنیس و شکار است و در تصمیمات خود همواره عقل و منطق را بر احساسات ترجیح می‌دهد.

همچنین گفته شده که وی فردی بسیار موزون از حیث رفتار و کردار و دارای بینش سیاسی بالاست و همین بینش سیاسی به وی اجازه می‌دهد تا به قدرت و جانشینی شیخ حمد بن خلیفه بیاندیشد و معروف است که در زمان نبود و غیبت شیخ حمد بن خلیفه، وی ریاست شورای وزیران و امضای فرامین را عهده‌دار است.

### رابطه حمد و تمیم

از دیدگاه این دو نویسنده رابطه میان پدر و پسر بسیار عمیق است و هیچ چیز نمی‌تواند، این رابطه را برهم بزند. «میگل مورائینوس»، وزیر خارجه سابق اسپانیا که هم اکنون با خاندان حاکم بر قطر همکاری می‌کند، می‌گوید: شیخ حمد می‌بایست شیخ تمیم را بسیار دوست داشته باشد، چون شیخ تمیم در تمام نشست‌های پدر حضور می‌یابد و از تمام نکات یادداشت‌برداری می‌کند. شیخ حمد

مسئولیت تمام پرونده‌های امنیتی و امنیت غذایی را بر عهده وی گذاشته و شیخ تمیم تصمیم گرفته است تا «فهد العطیه» یکی از دوستان نزدیکش را که با وی در سندهرست مشغول به تحصیل بود به ریاست برنامه ملی - امنیتی غذای قطر کند، به عبارت دیگر ولی عهد تلاش می‌کند، گام‌های خود در حکومت را مستحکم کند. یکی از افرادی که از نزدیک با شیخ تمیم کار می‌کنند، می‌گوید: تمیم دارای دیدگاه‌های خاصی است، اما یک چیز را هیچ‌گاه نمی‌توان در وجود او پیش‌بینی کرد، این‌که آیا وی همچون پدرش دارای اراده برای تسریع در توسعه و پیشرفت قطر است، یا خیر؟!

### تغییر و تحولات مورد انتظار

به نظر نمی‌رسد که با روی کار آمدن شیخ تمیم کشور قطر شاهد تغییر و تحولات چندانی باشد، این دو نویسنده فرانسوی می‌گویند: شیخ تمیم به خوبی می‌داند که جامعه قطر جامعه‌ای فئودالی است که از اصول و مبادی بدوی و آداب و سنن و تقالید خاصش تبعیت می‌کند و به همین دلیل وی خواهان تغییر و تحولات سریع و آتی که تاکنون قطر در داخل شاهد آن بوده، نیست، به همین دلیل قطر در دوره حاکمیت شیخ تمیم اندکی استراحت خواهد کرد و در عرصه خارجی بدون تردید مواضع دیپلماتیکی اتخاذ خواهد کرد که از مواضع کنونی اتخاذ شده از سوی شیخ حمد کم سرو و صداتر باشد.